

نویسنده | نیل شوسترمن  
مترجم | آرزو مقدس



مخملی به رنگ هلوپی با حاشیه‌ی گلدوزی شده‌ی آبی روشن. داس شریف برامز<sup>۱</sup>، عاشق ردایش بود. با این‌که پارچه‌ی مخمل آن در ماه‌های تابستان بیش از حد گرم می‌شد اما در طول شصت و سه ساله‌ی که مقام داسی را داشت، دیگر به آن عادت کرده بود.

تازگی‌ها دوباره ورق را برگردانده بود و سن فیزیکی‌اش را به یک بیست و پنج ساله‌ی سر حال کاهش داده بود و حالا در سومین جوانی‌اش، متوجه شده بود که اشتهايش برای خوشه‌چینی از همیشه بیشتر شده.

روال کارش همواره یکسان بود، گرچه شیوه‌هایش متفاوت بودند. فرد مورد نظرش را انتخاب می‌کرد، دست‌وپایش را می‌بست، سپس یک لالایی - یا اگر دقیق‌تر بگوییم، لالایی برامز، معروف‌ترین قطعه‌ی ساخته شده به دست پشتیبان تاریخی خود را - برایش می‌نواخت. به‌رحال اگر قرار باشد داس‌ها نام یک شخصیت تاریخی را برای خود انتخاب کنند، نباید آن شخصیت به‌نحوی به زندگی‌شان پیوند بخورد؟ این لالایی را با هر سازی که دم دستش بود می‌نواخت و اگر سازی نبود، فقط زمزمه‌اش می‌کرد. بعد به زندگی فرد برگزیده‌اش پایان می‌داد.

او از لحاظ سیاسی به آموزه‌های داس گدارد<sup>۲</sup> مرحوم تمایل داشت، چون به‌شدت از خوشه‌چینی لذت می‌برد و به نظرش دلیلی نداشت که چنین

1- Brahms

2- Goddard